شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۸۱ - ۵
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRARANEWS.IR

اشنبه

سال پانزدهم
۱۶ مهر ۱۴۰۲
۲۲ ربیع‌الاول ۱۴۴۵
شماره ۴۰۵۱

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۴۱٪

۱۱° ↓ ۲۴° ↑

صبح ۱۷ | ظهر ۲۳ | عصر ۲۱ | شب ۱۶

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۱۹:۰۹ | نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۱۳
- غروب آفتاب ۱۷:۰۵:۵۶ | اذان صبح فردا ۰۴:۰۹:۲۰
- اذان مغرب ۱۷:۲۴:۱۳ | طلوع آفتاب فردا ۰۵:۳۳:۱۳

اول شخص

دانشمندی تمام عیار بر قلّه تاریخ و فرهنگ

درباره دکتر ایرج افشار، ایران شناس و نسخه پژوه فقید معاصر که در چنین روزی متولد شد

نویسنده آزاده چشمه سنگی

پشت قرآن جهیزیه نصرت برازنده به قلم محمود افشار آمده بود ۱۶مهر ۱۳۰۴. تاریخ تولد ایرج افشار. کودکی که خواه‌ناخواه متولد خانه‌ای فرهنگ‌دوست و اهل ادب بود. دکتر محمود افشار که شصت سال از عمرش را وقف فرهنگ و تاریخ ایرانی کرد و با تأسیس مجله آینده، با بزرگان فرهنگ زمانه اش آمد و شد داشت، از جمله دانش آموختگان فرنگ رفته ای بود که در دهه ۲۰ میلادی از مراجع کسانی بود که در زمینه تاریخ دیپلماسی ایران تحقیق می‌کردند. ایرج نیز کودکی‌اش را در خانه‌ای سپری کرد که روزها او را روانه مدرسه و فضای آموزش می‌کردند و عصرها میزبان افرادی بودند که هر کدام در زمینه مطبوعات و دانشگاه چهره‌ای برجسته به شمار می‌آمدند. به این ترتیب ایرج افشار با الگو از پدری وطن‌دوست و حافظ فرهنگ ایرانی، رشد می‌کرد. در خانواده افشار، تحصیل و رشد و مطالعه یک اصل انکارناپذیر بود که حتی مادرش نیز از این قاعده مستثنی نبود: «مادرم سیزده ساله بود که به عقد پدرم درآمد و از یزد به تهران آورده شد. پدرم به او تکلیف کرده بود که به تکمیل سواد و حسن خط بپردازد. همه روزه می‌بایست مقداری مشق بنویسد و مقداری فرانسه بخواند. خطش پیشرفت می‌کند.

نمونه نوشته او کتاب تألیف محمدامین رسول‌زاده است که پدرم خواسته بود از روی نسخه‌ای نوشته شود.» ایرج افشار نیز از نوزده سالگی به‌عنوان مدیر داخلی در مجله پدرش، «آینده»، مشغول به‌کار شد و در بیست‌ویک سالگی پس از اخذ مدرک دیپلم در رشته ادبیات، برای تحصیل در رشته حقوق به دانشگاه تهران وارد شد و هم‌زمان با دیگر نشریات از جمله «جهان نو» همکاری کرد. پاتوق هفتگی ایرج افشار در دهه ۲۰، محافل اهل قلم و نشریات بودند، اما سال ۱۳۳۰ با انتصاب به سمت کتابدار در کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران، سمت و سوی زندگی‌اش بیش از پیش با کتاب گره خورد، به طوری که زمینه برای حضور در دوره‌های آموزشی کتابداری در پاریس فراهم آمد. پس از آن در سال ۱۳۴۰، با ریاست کتابخانه دانشسرای عالی و کمی بعد مدیریت کتابخانه ملی، شعبه ایران‌شناسی را تأسیس و سنگ بنای کتاب‌شناسی ایران را پی‌ریزی کرد. ریاست مرکز تحقیقات کتاب‌شناسی دانشگاه تهران نیز فرصت دیگری برای فهرست‌نگاری مجموعه کتاب‌های چاپی فارسی دانشگاه هاوارد را برای او مهیا کرد. افشار که در دهه ۴۰ بیش از ۶۶ جلد کتاب را به انتشار رساند، نظارت بر نشر ده‌ها کتاب و نگارش مقدمه بر ۱۲۰ اثر به علاوه تدریس نسخه‌های خطی را در آن ایام به کارنامه درخشان خود اضافه کرد.

ایرج افشار از دهه ۴۰ تا آخرین روز زندگی‌اش، هرگونه مسئولیتی که برعهده گرفت از حوزه فرهنگ و دانشگاه خارج نبود و کاری به سیاست نداشت. اشتیاق او به ایران‌شناسی و حفظ نسخ خطی، به نگارش و تصحیح و گردآوری بیش از ۳۵۰ عنوان کتاب و مقاله منجر شد که شرح آن‌ها در این مقال نمی‌گنجد، اما تاریخ معاصر ایران در حوزه ایران‌شناسی و دانشگاه، کمتر چهره‌ای را به یاد می‌آورد که در ۸۵ سال زندگی، هرگز در زمینه تخصصی خود آرام و قرار نگیرد و عاشقانه در زمینه حفظ آثار ادبی و تاریخی تلاش کند.

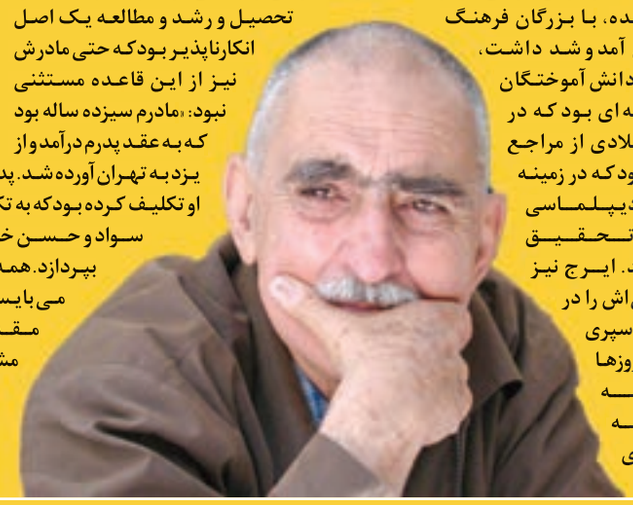

ماجرای دیدار با رهبر معظم انقلاب

پس از درگذشت ایرج افشار، حداد عادل در یادداشتی به ماجرای دیدار رهبر معظم انقلاب با زنده‌یاد افشار اشاره کرد. در این یادداشت آمده است: «سال گذشته مطلع شدیم که آقا حدود ۹ ماه قبل از درگذشت ایرج افشار، ملاقاتی با آن مرحوم داشته‌اند که به پیشنهاد خود آقا بوده است. ایشان یادداشتی برای آقای افشار فرستاده بودند که من مایلم شما را ملاقات کنم و وی هم قبول کرده بود. آقا در دیدار با آقای افشار به ایشان گفته بودند: «من از دورانی که شما سردبیر مجله سخن بودید، مقالات و نوشته‌های شما را می‌خواندم تا بعد در مجله راهنمای کتاب و... من از نثر فارسی شما خوشم می‌آید، چون خون‌دار و جان‌دار است و نثر دلپذیر و درست و دلنشینی می‌نویسد.» یعنی یکی از جهاتی که ایشان به آقای افشار احترام می‌گذاشتند، قدرت قلم او بود.»

کتابخانه افشار

دکتر ایرج افشار کتابخانه شخصی‌اش را که مجموعه غنی و تخصصی به‌ویژه در حوزه کتاب‌شناسی و ایران‌شناسی بالغ بر ۳۰ هزار فقره خطی و چاپی است، به مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی اهدا کرده است. عنایتا... مجیدی(پژوهشگر)، اقدام افشار در اهدای گنجینه شخصی‌اش به دایرةالمعارف بزرگ اسلامی را «حادثه قرن» نامیده و می‌گوید: از آن تاریخ، کتابخانه مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، بیش از گذشته محل توجه و اعتماد برخی از خاندان فرهنگی واقع شد. استاد فقید در حقیقت با سپردن مجموعه خود به مرکز، تردیدی را که احیانا در نظر برخی از خاندان در اهدای مجموعه خود به این نهاد وجود داشت، از میان برداشت. ادامه راه او کاری مطمئن و دلپسند تلقی شد.

روایت روز

درنگی به کودکی در روز ملی کودک

کودکانِ جا مانده

روزنامه‌نگار طیبه ثابت

زندگی امروزی است دیگر، نمی‌توانی که جا بمانی، یعنی یک پله را جا بمانی، اوه نه. این‌ها توی ذهن هم خطی‌های من است که هر روز سوار اتوبوس و مترو می‌شوند. این‌ها توی ذهن همه مردم شهر من یا هر شهر دیگری می‌تواند باشد. آدم باید جا نماند وگرنه کلاهش پس معرکه است. اتوبوس خط ۸۳۰ که از راه می‌رسد سوار می‌شوم. چند بچه مدرسه‌ای هم با من با شور و صدا وارد می‌شوند. می‌نشینم. بغل دستی صندلی ام یک خانم مسن نشسته است. ظاهری مرتب وموقر دارد. ماسک روی صورتش است با چشم‌های خندان از من می‌پرسد: تو از شاگردهای من نیستی؟ نمی‌توانم تشخیص دهم آیا او می‌تواند معلم دوران تحصیلم باشد. می‌پرسم: ببخشید فامیلتون رومی‌گید. نمی‌دونم واقعا. می‌گوید: من زحمتکش هستم دبیر ورزش. کمی فکر می‌کنم و می‌گویم: ببخشید اسم معلم های ورزش من به ترتیب صفری، شفاعی، ناطقی بوده و استاد تربیت بدنی دانشگاهم هم خانم منوچهری. می‌خندد و می‌گوید: واقعا به یادته همشون؟ می‌گویم: بله یادمه. می‌گوید: چقدر شبیه یکی از بچه‌های دوران راهنمایی مدرسه من هستی. معلم است دیگر. سعی می‌کنم از صحبتش بهره ببرم.

می‌گوید: عمر مثل برق و باده. یه روزی بچه بودیم و بزرگ شدیم. الان بچه‌هایی که تربیتشان کردیم همه بزرگ شدن وما روبه یاد نمی‌آرن. زندگی امروزیه دیگه، همه رو اسیر کرده. آدم بزرگا رو اسیر خودش کرده. بچه‌ها روهم. ما فکر می‌کردیم باید با تکنولوژی دوید اما تکنولوژی خیلی چیزا رو از ما گرفت. دیروز دخترم زنگ زد گفت با بچه‌هاش میاد دیدنم. ما خونمون آپارتمانیه. طفلک بچه‌ها از موقعی که اومدن تا لحظه‌ای که می‌خواستن برن فقط یه سلام‌وعلیک کردیم. اون‌ها همش سرشون تو گوشی بود. یکی دو باری هم که اونا خواستن بیان وسط صحبت من و دخترم ما گفتیم: برید بازی کنید الان داریم صحبت می‌کنیم. انگار توقفس بودن. نه تونستن بپر بپر و بازی بکنن نه یه هوایی بخورن. به اینجای حرفش که می‌رسد آهی می‌کشد ومی‌گوید: واقعا که بچه‌های امروزی هم مثل ما یک چیزایی رو از دست دادند. نه پدر ومادر می‌بینن نه هوای آزاد ودرختی نه بازی ودیدن کودکی. بعد خودش هم جواب خودش را می‌دهد وادامه می‌دهد: مقصرش خود ماییم. ما به هوای پیشرفت از خیلی از اصول زندگی درست وسالم گذشته‌مون دور شدیم.

زمان ما بچه‌ها توی حیاط یا کوچه بازی می‌کردند. باهم قهر و آشتی را یاد می‌گرفتند. گذشت را یاد می‌گرفتند. حالا چی؟ بازی‌های گوشی فقط اونا رو فرصت طلب و خشن کرده. انگاری بچه‌ها طلبکار شدن. خودمان آن‌ها را این طوری بار آوردیم. می‌گویم: همه بچه‌ها که این طور نیستند. پدرومادرهایی هم هستن که با بچه‌هاشون دوستن و توی همین دوره‌زمونه ساعت همنشینی دارن و با هم حرف می‌زنن. به بچه‌ها زمان برای بچگی می‌دن. از اول گوشی به دست بچه‌ها نمیدن. زمانی هم که برای رودررویی باوسایل امروزی مثل گوشی براشون برسه قبلش به اونا آگاهی می‌دن. خودشون مدیریت می‌کنن تا بچه‌هاشون جا نمونن و اونا هنوز پدر و مادر باشن. خانم زحمتکش می‌گوید: درسته اما بچه‌ها مثل سابق بچگی نمی‌کنن. ما به یک بستنی ویک ساعت برنامه کودک قانع بودیم. بچه‌های امروزی با این همه امکانات باز هم از داشته هاشون لذت نمی برن.

با خودم فکر می‌کنم کجا بود که بچه‌های ما از زندگی با ما جا ماندند؟ کجا حواسمان نبود؟

حکایت

اَجَلّ کائنات از روی ظاهر آدمیست و اَذلّ موجودات سگ، و به اتّفاقِ خردمندان سگِ حق شناس به از آدمی ناسپاس.

سگی را لقمه‌ای هرگز فراموش ..... نگردد در زنی صِد نوبتش سنگ
و گر عمری نوازی سفله‌ای را ..... به کمتر تندی آید با تو در جنگ

گلستان سعدی/باب هشتم

در نکوهش ناسپاسی

کارتون شهر

مجید ادیبی

زلزله های پیاپی دیروز، بار دیگر زنگ خطر بی توجهی به ایمنی در ساخت و سازهارا به صدا درآورد.

شوخی بی‌شوخی

در جست وجوی جواز دفن!

طنزپرداز مهدی محمدی

- پرسیدم: دکتری که جواز دفن رو صادر می‌کنه شمایید؟
- بله خودمم. ولی برای صدور جواز، اول باید متوفی رو ببینم.
- گفتم: راستش برای خودم لازم دارم.
- برای خودت؟
- آره دیگه. حوصله مسئولیت و کار و زود بیدارشدن روندارم. صبح زود باید برم نون بخرم. بعدش باید برم سرکار. مرخصی هم نمیشه بگیرم، چون مرخصی های استعلاجی ام تموم شده. تازه فردا هم دو تا قسط دارم. قبض برقمون هم اخطار قطع اومده! ولی فقط کافیه شما جواز دفن من رو صادر کنین. این طوری دیگه مشکلاتم با خودم میان زیر خاک!
- اجازه بدین نبضتون رو بگیرم.....نه. من نمی تونم جواز دفن شما رو صادر کنم.
- چرا نمیشه آقای دکتر؟ سیستم قطعه؟
- سیستم که قطع هست ولی اگر هم وصل بود نمی شد جواز دفن صادر کنم. چون علائم حیاتی مثل حرارت بدن، نفس کشیدن و ضربان قلب رو داری.
- حالا نمیشه یک کاری اش بکنید؟
- قلقلکی هستی؟
- با خنده گفتم: آره. خیلی. حتی اسم قلقلک میاد خندم میگیره.
- خوب دیگه. من اگه جواز دفنت رو صادر کنم، ممکنه موقعی که می خوان بذارنت توی قبر قلقلکت بیاد و خنده ات بگیره. بعدش مردم میگن توی دانشگاه علوم پزشکی از بس به دکترها هیچی یاد ندادند دیگه برای آدم زنده هم جواز دفن صادر می کنن.
- اگه هر چی پول تو جیبم هست بهتون بدم چی؟
- چقدر توی جیبته؟
- پونزده هزار تومن.
- نه. نه دوست عزیز. من اصلا وابدا اهل رشوه گرفتن نیستم. هر وقت واقعا مردی بیا من در خدمتم.
- خوب اگه بمیرم که خودم نمی تونم بیام.
- عیب نداره. بازماندگانت میارنت. جنازه ات روی زمین نمی مونه.
- ولی آقای دکتر. طاقت تمام مشکلات فردا رو دارم ولی اصلا حوصله ندارم صبح زود برم نونوایی.
- خوب به جای فردا، امشب نون بخر.
- تا فردا صبح کهنه میشه.
- بذار توی فریزر.
- این طوری که فردا صبح باید ۱۰ دقیقه یک ربع منتظر بمونم تا یخ نون آب بشه. تازه هر کار کنی نون فریزری مثل نون تازه نمیشه. همه این مشکلات هم به خاطر اینه که شما با لج و لجبازی، حاضر نشدید جواز دفن من رو صادر کنید. بعد هم روی زمین نشستم و با گریه گفتم: اگه یک نفر فقط یک نقطه روشن توی زندگی ام نشون می داد، مجبور نبودم به خاطر جواز دفن این قدر التماس کنم.
- دکتر گفت: این طوری ها هم نیست. امشب یارانه ها رو واریز می کنند.
- این حرف دکتر باعث شد بی خیال جواز دفن شوم. با خوشحالی از پزشکی قانونی آمدم بیرون. حس کردم زندگی هنوز زیبایی های خاص خودش را دارد.

عکس روز

پس از لرزه!

دیروز ساعت ۱۱:۱۰ مشهد تکان خورد. زلزله شدید ۶.۳ (شش وسه دهم) ریشتری که قره باغ افغانستان را لرزانده بود در مشهد نیز احساس شد.
اما این زلزله چندین بار تکرار شد و چندین پس لرزه نیز در پی داشت که مردم مشهد را به خیابان ها و پارک ها کشاند و نیروهای امدادی را آماده باش کرد.
فاصله وقوع این زلزله تا تایباد ۹۰ کیلومتر بود و منجر به تعطیلی مدارس تایباد و باخرز شد.

عکس: محمدحسین طاقی